

پروست در جستجوی مفهوم هنر، عشق و فراموشی

به مناسبت انتشار جلد پنجم در جستجوی زمان از دست‌رفته اثر پروست

گفتگو با مهدی سبحانی

آسیه امینی



«در جستجوی زمان از دست‌رفته» اثر ماندگاری که نام «مارسل پروست» را در کنار درخشان‌ترین نویسندگان فرانسه جای داد، تا سالها با زبان فارسی بیگانه بود.

«جستجو» شاهکاری است که «گائتان پیکون» منتقد نامی ادبیات فرانسه از آن به‌عنوان «بزرگترین حادثه روزگار ما» یاد کرده است. جلد نخست این کتاب به کوشش و تلاش پی‌گیر مترجم فارسی اثر، «مهدی سبحانی» در سال ۱۳۶۹ به‌دست چاپ سپرده شد و جلد ششم آن زیر چاپ است. مترجم کتاب امیدوار است که دو جلد پایانی هفتم و هشتم را نیز ظرف یکی دو سال آینده ترجمه و منتشر کند.

«مهدی سبحانی» که هنرورزی را در نقاشی، عکاسی و ادبیات نیز تجربه کرده است، وسواس پروست را در ارج نهادن به «هنر»، به‌درستی درک و آن‌را با وفاداری تمام، منتقل کرده است.

□ پروست نویسنده‌ای است که او را نمی‌توان از اثرش جدا کرد. «در جستجوی زمان از دست‌رفته» نیز مجموعه‌ای است که اگر از یک بعد به آن نزدیک شویم، انگار از یک

خانه، فقط دیواری را دیده‌ایم. آیا بهتر نیست پیش از پرداختن به این اثر - که حرف برای آن بسیار است - ابتدا از خود پروست شروع کنیم و این‌که این نویسنده چه ویژگی‌هایی داشته که چنین، اثرش در حافظه ادبیات فرانسه و بلکه جهان ماندگار شده است؟

سحابی: اتفاقاً من بر خلاف شما فکر می‌کنم. یکی از نکات مهم کتاب «جستجو» جدایی کاملاً مشخص اثر و نویسنده است و البته به نظر من یکی از کیمیاهای نویسنده پروست همین تفاوت اثر با خود نویسنده است. به همین دلیل شاید اصلاً بهتر باشد این شناخت از نویسنده اصلاً وجود نداشته باشد. چون آنچه ما از فرد پروست می‌دانیم، اهمیت ندارد و ویژگی‌ها و مسایل شخصی و خصوصی زندگی‌اش نباید در نقد اثرش تأثیر بگذارد و گرنه در مورد شخص او می‌شود گفت که سال ۱۸۷۱ در پاریس به دنیا آمده و در ۱۹۲۲ از دنیا رفته است. او فرزند یک استاد دانشگاه و از خانواده‌ای مرفه بوده که در عمرش جز نویسندگی کاری نکرده است. مناسبات اشرافی زیادی داشت و با بسیاری از سرآمدان و هنرمندان آن زمان اروپا مرتبط بود. تقریباً در همه عمر بیمار بود و نیمی از زندگی‌اش را در رختخواب گذراند و مسایل دیگری از این قبیل که از مقوله شرح حال شخصی است.

اما این دانسته‌ها ما را به جایی نمی‌رساند و اهمیتی ندارد. مهم این است که از این زندگی ناخوشایند، نابسامان، سترون و به ظاهر محکوم به نابودی، کتابی بیرون می‌آید که درباره آن گفته شده که یکی از ارکان ادبیات قرن بیستم غرب است.

□ پس بهتر است مفهوم عام‌تر و گسترده‌تری از «شناخت» را در نظر بگیریم. یعنی وقتی از پروست‌شناسی حرف می‌زنیم، اندیشه پروست، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پروست و... را هم وارد بحث کنیم.

سحابی: با این مسأله موافقم. اما باید صریح بگویم که فقط در صورتی از این بحث نتیجه می‌گیرید که به جستجو در آثار پروست و به ویژه «در جستجوی زمان از دست رفته» بپردازید، و گرنه جز این اثر، چیزی درخور، از زندگی پروست نه تنها در دست نیست که آنچه را هم که از زندگی او می‌دانیم، چیزی قابل تأمل و بحث نیست.

دنیای پروست، دنیایی خیالی است ولی این دنیای خیالی، آن قدر دقیق و مشخص است که حتی می‌توان برایش نقشه جغرافیا مشخص کرد. دنیایی به ظاهر آشفته، اما سخت سازمان‌مند. «راوی» داستان در جزئی‌ترین و دورترین زوایای این دنیای ذهنی، می‌کاود. با چند عشق درگیر است. اما به هیچ کدام از این عشق‌ها نمی‌رسد. عشق بنا به نظر پروست، ساخته و پرداخته ذهن عاشق است و در دنیای بیرون وجود ندارد. زیرا عشق

تملك روح و جسم را می‌خواهد و از آنجا که هیچ انسانی را نمی‌شود به تمامی به تملك درآورد، پس هرگز رسیدنی در کار نیست و مهم، تنها و تنها جستجو کردن است. یعنی هدف نهایی پروست و همه حرف او این است که از تمام جستجوها تنها «شرح جستجو» است که می‌ماند.

□ بار غیر داستانی «جستجو» گاهی بر محور کلی رمان غالب می‌شود. مثلاً در بسیاری از مواقع می‌بینیم که پروست از روند معمول داستان خارج می‌شود و در قالب یک نظریه پرداز، نظرش را مثلاً در مورد روان‌شناسی افراد از زبان شخصیت‌های داستان یا راوی بیان می‌کند. حتی نوع گفتار او در این شرایط، گاه مثل استادی است که در کلاس درس سخن می‌گوید. اما دوباره برمی‌گردد به فضای داستان و زبان روایت یا دیالوگ. آیا این را می‌توان مغایر اسلوب داستان‌پردازی دانست یا نه؟

سحابی: نه، این ویژگی «جستجو» است. «جستجو» ساختار بسیار عظیم و پیچیده‌ای دارد که از پیوست و ترکیب ساختارهای کوچکتری که به ظاهر هیچ ربطی به هم ندارد، تشکیل شده است.

ضمن این که لازم است بر یک مسأله تأکید کنم که پروست، حتی خودش هم خودش را رمان‌نویس یا داستان‌نویس نمی‌داند. او معمولاً از خودش به عنوان نویسنده یا مؤلف حرف می‌زند نه رمان‌نویس. پس اصلاً شما نمی‌توانید وقتی که «جستجو» را به دست می‌گیرید، انتظار خواندن یک رمان را داشته باشید. می‌شود گفت از ویژگی‌های کتاب، این است که هم یک قصه را دنبال می‌کند و هم نمی‌کند. بدین معنی که قصد نویسنده، صرف بیان یک قصه، یک شعر یا زندگی‌نامه نیست. همین‌طور نظریه‌های علمی و فلسفی را هم دنبال نمی‌کند، ولی در عین حال کتاب، همه اینها را در بر می‌گیرد.

پروست در یک ساختار کاملاً نو، اجزای مستقل و مجزا را با نظم معنی‌دار و وحدت فکری و نظری به هم ربط داده است. این هماهنگی و نظم ریاضی‌وار نشان‌دهنده تفکری بسیار دقیق و منسجم است.

□ این ساختار نو پروست را سردمدار مکتب یا سبکی نو در ادبیات قرن بیستم نکرده است؟ به‌طور روشن‌تر بگویم تأثیر نویسندگان بعد از پروست به‌ویژه نویسندگان سوررئالیسم از سبک نو شتار مارسل پروست چگونه بوده است؟

سحابی: چرا، می‌شود گفت که «جستجو» آغازگر اسلوب خاصی از نگرش ادبی، ذهنیت نویسندگی و شیوه داستان‌سرایی است که تأثیرش هنوز هم در بسیاری جاها و نزد بسیاری کسان دیده می‌شود.

اما تأثیر مستقیم پروست بر نویسندگان و جنبش سوررئالیستی به نظر من چندان نیست، یا شاید بشود گفت که هیچ است، چون این دو، نماینده دو نوع کاملاً متفاوت از ذهنیت و خلاقیت ادبی اند.

□ در «جستجو» اجزایی که بار محتوایی متفاوت را همپای هم پیش می‌برند - و گفتید که این، یک ساختار کاملاً نو در ادبیات آن زمان بوده - آیا در نوع بیان هم متفاوتند و در زبان اصلی اثر (فرانسوی) با تغییر محتوا، زبان یا لحن هم تغییر می‌کند؟
سحایی: بله، لحن در بخش‌های مختلف، همگام با مضمونی که مطرح می‌شود، فرق می‌کند اما مجموع این لحن‌ها، لحن و زبان واحدی را می‌سازد که در ضمن پیچیدگی، بسیار هم واضح و دقیق است.

در واقع یکی از نشانه‌های نبوغ پروست، داشتن زبانی بسیار ساده و بی‌تکلف است: این زبان اگرچه فاخر و آهنگین است، هیچ‌کدام از صناعات خشک و متکلف سبکهای ادبی هم در آن دیده نمی‌شود. آنچه که درک «جستجو» را برای برخی، دشوار می‌کند، اندیشه بسیار پیچیده، پروست است. و گرنه زبان او بسیار روشن و ساده است.

ویژگی عمده زبان پروست استفاده از جمله‌های پایان‌ناپذیر است که به دلیل پیچیدگی اندیشه و زاینده‌گی مداوم آن کاملاً طبیعی است که طولانی و ظاهراً پایان‌ناپذیر باشد. ترجمه این زبان برای خوانندگان فارسی‌زبان مشکلاتی به همراه دارد. از جمله این که ما فارسی‌زبانان معمولاً گرایش عکس این را داریم. ما به جمله‌های بسیار کوتاه، روشن، ساده و صریح عادت کرده‌ایم. جمله‌های کوتاهی که با ادوات مختلف به هم ربط پیدا می‌کنند.

□ آیا این عادت کردن خواننده فارسی‌زبان به این سبب نیست که قالب‌های عروضی شعر فارسی که سالها و بلکه قرن‌ها بار ادبیات فارسی را به دوش کشیده و نفوذ زیادی هم در بین مردم دارد، نویسندگان ایرانی را به سمت بیان‌های کوتاه و روشن هدایت کرده‌اند؟
سحایی: بعید نیست. اما این نمی‌تواند همه مسئله را توجیه کند. شعر و قالبهای آن در زبان فرانسه هم وجود دارد. آنها هم وابستگی و دلبستگی زیادی به شعر دارند. اما مسئله دوم که شاید مهم‌تر باشد، این است که ما از گنجایش و امکانات زبان فارسی به اندازه کافی استفاده نمی‌کنیم. شاید کل استفاده ما از زبان در صد ناچیزی از کل ظرفیت آن باشد. در حالی که به طور معمول، نه فقط در ادبیات غربی بلکه حتی در زندگی روزانه غربیها، استفاده از امکانات زبان بسیار بیشتر از ماست.

یک مسئله دیگر، تفاوت برخی ویژگی‌های ذاتی یا ساختاری دو زبان فارسی و فرانسه است.

واژه‌های فارسی اغلب با یک حرف صدادار سنگین تمام می‌شوند مثل می‌رود، افتادم، اسب، درخت، عشق و... که یکی از دلپذیرترین شگردهای شاعران ایرانی هم وارد کردن این واژه‌های سنگین در یک ریتم آهنگین سبک و دلنشین است. اما واژه‌های فرانسوی معمولاً با یک حرف بی‌صدای ملایم تمام می‌شود. در نتیجه پیوند واژه‌ها در جمله فرانسوی بسیار نرم‌تر است. کلمات انگار روی هم سر می‌خورند و پیش می‌روند و حرکت آنها ضربی آهنگین را به وجود می‌آورد که از آهنگ واژه‌ها در جمله فارسی بسیار ملایم‌تر است.

گاهی هم این آهنگ، رو نیست و زیبایی متن در ترنم آهنگین پنهان در پس واژه‌هاست. به‌طور طبیعی نمی‌شود عین این آهنگ، واژگان فرانسوی را به زبان فارسی درآورد، ولی می‌شود آهنگی را برای ترجمه آنها برگزید که همان ضربان و ترنم را، متها در قالب آهنگ زبان فارسی دارا باشد و من سعی کرده‌ام ترجمه از این نظر هم تا حد امکان به‌اصل اثر نزدیک باشد. از همین روی حتی اگر خواننده ایرانی به جمله‌های بلند عادت نداشته باشد، باید به خودش تمرین بیشتری بدهد. زیرا اندیشه پیچیده پروست برای بیان، نیازمند جمله‌های بلند است. جمله‌هایی پی در پی که زایندهگی اندیشه او را نشان می‌دهد. در ضمن، نظر من حفظ ویژگی‌های اثر پروست و انتقال وفادارانه آن مهم‌تر از رعایت عادت‌های خواننده ایرانی و کنار آمدن با سلیقه اوست. پروست به‌عنوان صاحب یک اثر بزرگ حق بیشتری دارد. ما با یک نویسنده مدرن سروکار داریم. بنابراین باید خواننده را به کنار آمدن با او، ولو با اندکی زحمت، تشویق کنیم. مثلاً وقتی پروست از «دیدن موسیقی» حرف می‌زند، باید این‌گونه «دیدن» را بفهمیم و گرنه همه می‌دانند که فعل عرفی مربوط به موسیقی شنیدن است و نه دیدن. اما همین‌طور می‌دانیم که دیدن موسیقی بر نظر یه‌های امروزی ادراک موسیقی متکی است.

□ چند سال پیش از ترجمه «جستجو» توسط شما، یکی از مترجمان ایرانی علت ترجمه نشدن این کتاب به زبان فارسی را «نگنجیدن جان سخن پروست در کالبد جمله فارسی» عنوان کرده بود. شما چه تعبیری از این جمله دارید؟ (ضمن این‌که بی‌تعارف بگویم که بسیاری از ما پروست را از طریق شما شناختیم. آشنایی شما با پروست چگونه بود؟) سحابی: نمی‌دانم این جمله را چه کسی گفته است، اما از کسی که دستی در کار داشته باشد، صدور چنین حکمی بعید است. کسی که از نزدیک با یک کار علمی، مثل ترجمه از زبانی به زبان دیگر، سروکار داشته باشد، معمولاً این‌گونه حکم‌های حتمی - «حکم عدم امکان» - صادر نمی‌کند. مگر این‌که زبان فارسی یا فارسی‌زبانان یا مترجمان فارسی را قابل ندانند!

نه، به نظر من، «جان سخن پروست» که هیچ جنبه شگرف غیرانسانی و غیرواقعی ندارد طبعاً در «کالبد زبان فارسی» که آن هم هیچ چیز شگرفی ندارد و زنده و حاضر و موجود است، می‌گنجد، کم‌این‌که گنجیده است و جلد ششم‌اش هم به‌زودی به‌بازار می‌آید!

اما این‌که ترجمه نوع نثر خاص پروست دشوار باشد، یا بخشی از ترنم خاص و ازگان فرانسوی (چنان‌که مشخصاتش را معرفی کردم) عیناً به فارسی برنگردد و ترنم دیگری را اقتضا کند، همه از جمله مسایلی است که درباره همه کتابهای دیگر هم وجود دارد و به‌بحث کلی ترجمه و فنون و مسایل آن برمی‌گردد.

□ پروست نیمی از کتابش را در طول سالهای جنگ جهانی اول نوشته است. با این‌که او بیمار و زندانی تخته‌خوابش است، اما آیا تحولات اجتماعی و سیاسی بیرون از منزلش در لحن و محتوای کتاب تأثیر می‌گذارد؟

سحایی: اینجا با یکی از جنبه‌های تأثیر زمان و زمانه بر یک هنرمند اصیل سروکار داریم. یعنی تأثیر عمقی، اندرونی و بی‌چون و چرایی که جریانهای عام اجتماعی و تاریخی بر هنرمند می‌گذارند و او هم آنها را در اثر خود عمیقاً منعکس می‌کند، بدون این‌که هنرمند همچون روزنامه‌نگاران نیاز به «حضور در صحنه» داشته باشد و صد البته بدون این‌که اثر هنرمند صرف توصیف و توضیح باز هم «روزنامه‌نگارانه» رویدادهایی شود که به اصطلاح امروزی ما «تاریخ مصرف» دارند و سه‌چهار سال بعد اثری از خود آنها باقی نمی‌ماند.

□ موریس بارس پروست را به «یک شاعر ایرانی» تشبیه کرده «که در اتاق سرایدار نشست است»؛ این جمله دو بخش دارد یک بخش آن مربوط است به زبان و نگاه شاعرانه پروست و بخش دیگر به روان‌کاوی بسیار دقیق و کنج‌کاوانه او از افراد و دنیای دور و برش مربوط می‌شود. به عبارتی به دنیای فلسفی و درون‌گرایی او که در چهاردیوار تنگش می‌نشست و دنیای بیرون را در ذهن تفسیر و بعد آن را بیان می‌کرد. از زبان پروست سخن گفتیم اما آیا ویژگی‌های شاعرانه «جستجو» تنها به آهنگ کلام مربوط است یا دربرگیرهای دیگری هم دارد؟

سحایی: نمی‌دانم منظور بارس از این حرف دقیقاً چه بوده است، اما این جمله به هر حال به نظر من، به نوعی دوپهلوی است. از یک طرف حاوی ظرافت مفرط و باریک‌اندیشی و پیچیدگی کلامی است که معمولاً به شاعر ایرانی نسبت داده می‌شود و از طرف دیگر نظاره و فضولی و تجسسی که گفته می‌شود کار سرایدارهاست، حتی می‌تواند تعریف نیش‌داری از پروست باشد که ذهن و زبانی بسیار ظریف و استادانه

(چون شاعر ایرانی) را صرف توصیف دنیایی ظاهراً عبث یعنی دنیای اسنوب‌ها و اشراف و نخبگان می‌کند.

اگر چنین تعبیری در کار باشد، از سوی کسی چون «بارس» که خود به برداشتی آرمان‌گرایانه و سخت‌ناسیونالیستی از جامعه فرانسوی گرایش داشته بعید نیست.

□ یکی از ویژگی‌های «جستجو» طنز اجتماعی است که در لابلای تصویرهای کتاب دیده می‌شود، پروست به‌ویژه اشراف‌زدگان زمان خود را به مسخره می‌گیرد.

آیا این نگاه زاده تأثیرات اجتماعی بازمانده از قرن هجدهم و نوزدهم فرانسه است یا از ویژگی‌های شخص مارسل پروست؟

سحابی: طنز پروست یک ویژگی شخصی اوست و به‌برخی خصوصیات فردی او متکی است: ظرافت و نکته‌سنجی شدید، احاطه بسیار به زبان فرانسه و برخوردار بودن از اطلاعات عمومی وسیع و شناخت بسیار عمیق و گسترده‌ای از متون زبان فرانسوی، داشتن ارتباط گسترده با محیط‌های مختلف ادبی، اجتماعی و البته استعداد شگرف او در طنزگویی و طنزنویسی!

□ قداستی که پروست برای «هنر» قائل است، گاه حیرت‌آور است. هر که با هنر فاصله دارد، انگار از نظر پروست با انسان بودن فاصله دارد. حتی نقدی که او از زبان شخصیت‌های داستانش بر آثار هنری به‌ویژه نقاشی و موسیقی می‌کند، نشان‌دهنده شناخت دقیق او از هنر است. آیا او هنر دیگری را هم جز نوشتن تجربه کرده است؟

سحابی: بله، قداست هنر شاید مضمون اصلی «جستجو» باشد. اما شخص پروست، فکر می‌کنم به موسیقی آشنایی داشته، اما از او غیر از نوشته، هیچ فراورده دیگری (نقاشی، قطعه موسیقی و...) نمی‌شناسیم.

□ عشق و فراموشی، همپای هم «جستجو» را پیش می‌برند. پروست دائم دغدغه عشق را در افراد مختلف کتاب تجربه می‌کند. بعد هم به راحتی آنها را به فراموشی می‌سپارد و جالب این‌که این عشق‌ها از حیثیت افراد فراترند. آیا او انسانی شیدا و همیشه عاشق است؟ یا عشق برایش نوعی مایخولیای بیماری است؟

سحابی: عشق و فراموشی، یا به عبارت درست‌تر عشق و زمان، از جمله ارکان «جستجو» هستند. رابطه خودشان هم رابطه‌ای بنیادی است.

اصولاً عشق، در اثر پروست، به نوعی مایه‌آزای زمان است. هدف و انگیزه عمقی عشق حفظ زمان، و اثر و پیامد مستقیم و اولیه‌ی رمان، نابودی عشق است. بنابراین عشق و زمان به نوعی نماینده دو نیرویی‌اند که تقابل و تأثیرات متقابلشان کل ساختار فضایی و زمانی «جستجو» را می‌سازد.

با چنین برداشتی از عشق و زمان، بدیهی است که جنسیت یا شهوت یا تصاحب (یعنی همه جنبه‌های جسمانی عشق) در مفهوم عشق مورد نظر پروست، اهمیتی ثانوی و حتی قابل اغماض داشته باشند.

□ شما به زمان اشاره کردید، راستی چرا «زمان از دست رفته»؟ آیا انسانی مثل مارسل پروست به راستی زمان را از دست داده است؟

سحابی: «زمان از دست رفته» به دو معنی است: اول، معنی عام گذشت زمان، نابودی تدریجی همه چیز و سرانجام فرارسیدن مرگ. دوم، مفهوم خاصی که در سرتاسر کتاب «جستجو» بحث آن است و نام کتاب هم دقیقاً آن را می‌رساند، زمان تلف شده، بیهوده به هدر داده شده، زمان به بطلت گذرانده. همه داستان کتاب پروست شرح چگونگی دوباره یافتن، یا به تعبیری جبران کردن این زمان هدر رفته است.

با آفرینش هنری، نویسنده و هنرمند هم زمانی را که ظاهراً به بطلت گذرانده، جبران می‌کند و هم این که همه آنچه را که گذشته، از جمله خود این بطلت و بی‌کارگی ظاهری را با خلق اثر هنری اش جاودانه می‌کند، زمان رفته را از دست نیستی رها می‌کند و آن را در قالب آنچه پدید آورده ابدی و ماندگار می‌سازد.

مضمون و قصه اصلی کتاب پروست، همین تبدیل زمان از دست رفته به اثری ماندنی است.

ژوژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی